

قومیت از منظر سیاستهای هویت

دکتر کاووس سیدامامی*

چکیده: در تبیین مسائلی قومیتی در ایران غالباً روابط میان اعضای گروههای قومیتی با اعضای جامعه بزرگتر نادیده گرفته می‌شود و بر نقش فرایندها و ساختارهای کلان و نیز سوءاستفاده خارجی و نخبگان قومیتی از تفاوت‌های قومیتی تأکید می‌شود. تحقیق حاضر تلاشی است برای فهم روابط قومیتی از منظر تجربه‌های روزمره مردم و سازوکارهایی که از طریق آن، هویت‌های جمعی و مرزهای قومیتی در روابط میان «خود» و «دیگری» و در پرتو مناسبات قدرت شکل می‌گیرند.

برای این منظور نویسنده ضمن اشاره به دیدگاه‌های کلان موجود در این زمینه و نقد و بررسی آنها به ضرورت طرح و مبنا قرار دادن رویکردی جایگزین اشاره دارد که ترکیبی از دو رویکرد «رابطه‌ای» و «برساخته‌گرا» است. در مقاله استدلال می‌شود که تنوع قومیتی در ایران همچنان ماندگار خواهد بود و تفاوت‌های قومیتی می‌توانند تحت شرایط خاصی در خدمت بسیج احساسات گروهی و خلق هویت‌های واگرا قرار گیرند. آگاهی به شرایط و عواملی که سبب تنش در روابط قومیتی در ایران می‌شوند، می‌تواند به اتخاذ راهکارهای اجرایی بهتر و مؤثرتر مدد رساند.

کلیدواژه: قومیت، ایران، هویت، ناسیونالیسم قومیتی، سیاست قومیتی

* عضو هیئت علمی دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع).

مقدمه

تشکیل دولت ملی در ایران با تلاشهای گسترده‌ای در جهت ایجاد یکپارچگی ملی همراه بوده است. کمال مطلوب هر دولت ملی، برخورداری از یک ملت یکپارچه است که در میان اعضای آن، تفاوت‌های چشمگیر زبانی، مذهبی، قومی و نژادی وجود نداشته باشد و همگان به یک هویت فراگیر ملی تعلق خاطر داشته و به آن وفادار باشند. اما در میان کشورهای مستقل جهان کمتر کشوری یافت می‌شود که به طور طبیعی دارای جمعیتی فاقد تفاوت‌های زبانی، مذهبی، یا قومی باشد. ایران نیز سرزمینی است که در جریان تحولات گوناگون تاریخی و حرکت‌های جمعیتی، ترکیبی از اقوام را در خود جا داده است. خواست ایجاد یک دولت ملی در ایران معاصر در قالب طرح‌های ملت‌سازی گوناگون از اواخر دوران قاجار به مرحله اجرا درآمده است؛ از جمله در دوران رضاشاه برنامه‌های گسترده‌ای برای زدودن تمایزهای قومی، زبانی و فرهنگی حتی در حد ترویج پوشش متحدالشکل در سراسر ایران به اجرا درآمدند و تلاش شد تا زبان فارسی به طور کامل جایگزین زبانها و لهجه‌های محلی شود و وفاداریهای قومی، قبیله‌ای، و منطقه‌ای جای خود را به وفاداری به یک ملت یکپارچه ایرانی و دولتی که در مرکز مدعی نمایندگی این ملت بود، بدهند.

طرح ملت‌سازی رضاشاه که پس از او با شدت کمتر توسط جانشینش ادامه یافت، مبتنی بر پارادایم کلاسیک همسان‌سازی (assimilation) بود که طی آن می‌بایست مرزهای هویتی گوناگون در سراسر ایران به تدریج انحلال می‌یافتند و همه آحاد ملت در یک فرهنگ و هویت فرهنگی واحد جذب می‌شدند. این طرح، به رغم برخی موفقیتها در ایجاد نوعی هویت فراگیر ایرانی به خصوص در شهرهای بزرگ، هرگز تفاوت‌های قومی و زبانی را از میان نبرد؛ به طوری که پس از پیروزی انقلاب عظیم مردم علیه نظام شاهنشاهی بر وجود اقوام گوناگون در قانون اساسی جمهوری اسلامی صحنه گذاشته شد.

در شرایط کنونی جهان، با توجه به رشد فرایندهای جهانی شدن و امکانات ارتباطی گسترده میان مردم که فارغ از مرزهای سیاسی صورت می‌گیرد و نیز با توجه به

رشد آگاهیهای قومی و ناسیونالیسمهای قومی در سراسر جهان، طرح قدیمی ملت‌سازی که ادغام همه گروههای قومی در یک ملت یکپارچه را هدف می‌گرفت، دیگر کاربرد چندانی ندارد. در ایران نیز ناکارآمدی این طرح در اشکال گوناگونش طی چند نسل آشکار شده است؛ در نتیجه، اقوام ایرانی برجامانده‌اند و بهترین گزینه آن است که در چارچوب این مرز و بوم در همزیستی با یکدیگر به سر برند. تداوم تنوع قومی و فرهنگی به معنای وجود هویت‌های ترکیبی (mixed identities) و انواع مرزهای هویتی بوده و تا زمانی که مرزهای هویتی یا تفاوت‌های قومی به مرزهای ستیزه یا شکاف‌های فعال تبدیل نشده است، نباید آن را تهدیدی علیه وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور دانست. اما وجود تمایزهای قومی همواره به طور بالقوه می‌تواند منشأ بروز تنش‌های زودگذر یا شکل‌گیری هویت‌های واگرا با پیامدهای درازمدت برای وحدت ملی باشد. لذا مطالعه دقیق فرایندهایی که می‌توانند به تنش میان اقوام ساکن در ایران منتهی شوند، از ضرورت‌های پژوهشی جامعه‌کنونی ایران محسوب می‌شود.

در این نوشتار کوشش خواهد شد به پرسشهای زیر پاسخ داده شود:

یک. دینامیسم شکل‌گیری هویت‌های قومی چیست؟

دو. چه عوامل و شرایطی سبب تنش در روابط قومی در ایران می‌شود؟

به اعتقاد مؤلف، رویکردهای متعارفی که در زمینه مطالعات قومی در ایران وجود دارند، مسائل پیچیده مربوط به مسائل قومی را به درستی بررسی نمی‌کنند. علاوه بر آن، تحولات جدید در عرصه نظری و روش‌شناختی در حوزه مطالعات قومی برخی بازنگریها را در رویکردهای قدیمی تر ضروری ساخته است؛ از جمله، در مطالعات امروزی توجه بیشتری به مباحث مربوط به هویت و چگونگی شکل‌گیری هویتها مبذول می‌شود. از این رو در تحقیق حاضر مسائل قومی از دیدگاه «سیاستهای هویت» (politics of identity) که ارتباط نزدیکی با «سیاستهای تعلق» (politics of belonging) و «چرخش فرهنگی» در جامعه‌شناسی سیاسی دارد، بررسی خواهد شد.^۱ برای ساختن مدل تحلیلی این تحقیق از رویکرد رابطه‌ای (relational approach) فردریک بارت در باره مرزهای قومی (ethnic boundaries) و دیدگاه برساخته‌گرا (constructionist) در مطالعات قومی بهره برده‌ام؛ ضمن آنکه

کوشیده‌ام که بینشهای حاصل از دیدگاههای مذکور را با برخی استنتاجات مفهومی به دست‌آمده از مطالعات میدانی خود تلفیق کنم.

۱. چارچوب نظری

منابع و اطلاعات موجود در باره قومیت‌های ایران را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد که هیچ یک برآورنده کل نیازهای تحقیق حاضر نبوده است.

در وهله اول، منابع جمعیت‌شناختی و جامعه‌نگار (sociographic) در باره قومیت‌هاست که حاوی اطلاعات کلی در باره برخی ویژگی‌های اجتماعی و جمعیت‌شناختی گروه‌های قومی است؛ حتی بر فرض صحت، از این گونه اطلاعات در تحقیقی که متمرکز بر روابط میان گروه‌های اجتماعی و فرایندهای مربوط به برساخته‌شدن هویت‌هاست، استفاده چندانی نمی‌توان به عمل آورد. در دسته دوم، منابعی قرار دارند که از مطالعات میدانی انسان‌شناسان یا قوم‌شناسان (ethnologists) حاصل شده‌اند و اغلب گزارش‌های خوبی از آداب و رسوم، شیوه‌های زندگی و معتقدات جمعیت‌های مناطق قومی کشور محسوب می‌شوند. اما این گونه گزارش‌ها عموماً از پرداختن به مباحث حساسی چون نارضایتی‌های ریشه‌دار در تفاوت‌های قومی و فرهنگی گروه اقلیت با فرهنگ عمومی کشور خودداری کرده‌اند؛ سومین دسته، انواع پیمایشهایی است که در باره طیفی از موضوعات گوناگون از جمله احساس تعلق اعضای گروه‌های قومی به فرهنگ عمومی کشور یا نظام سیاسی کشور صورت گرفته است. یافته‌های این گونه پیمایش‌ها یا به دلایل مختلف در معرض عموم قرار نگرفته‌اند، یا از انواع مشکلات روش‌شناختی از جمله خطاهای ناشی از واکنش‌دهی (reactivity) ابزارهای گردآوری داده‌ها (استفاده از پرسشنامه‌های استاندارد شده یا رجوع پرسشگران به محل زندگی یا کار پاسخ‌دهندگان) رنج می‌برند.

با توجه به این محدودیتها و نیز با توجه به ضرورت‌های روش‌شناختی ناشی از نوع رویکرد نظری حاکم بر تحقیق، مناسب‌ترین روش برای گردآوری اطلاعات بومی مورد نیاز این تحقیق مصاحبه با افراد اطلاع‌دهنده (informant interviews) بود. این نوع مصاحبه مزیت‌های زیر را دارد: اولاً، پژوهشگر را قادر می‌ساخت که در باره طیفی از

موضوعات گوناگون از جمله موضوعات مربوط به تعامل درون‌گروهی و برون‌گروهی با مصاحبه‌شوندگان گفتگو کند و با توجه به تجربه‌های شخصی آنها سؤالهای اختصاصی بپرسد و با انجام کندوکاوهای بیشتر، مصاحبه را عمیق‌تر کند؛ ثانیاً، با توجه به روابط ایجادشده با مصاحبه‌شوندگان و کسب اعتماد آنها امکان واکنش‌دهی آنان و ارائه پاسخهای هنجاری یا تحریف‌شده به سؤالهایی که در جامعه ایران گاه حساس تلقی می‌شوند، به حداقل می‌رسد. این روش مکملی بر اطلاعاتی بود که می‌شود از منابع موجود به دست آورد و نیز مشاهدات میدانی و پراکنده نویسنده در مناطق اقلیت‌نشین و در میان اقوام مهاجر به تهران. در مواردی برای نشان دادن ضعف تبیین‌های رایج یا توانایی برخی پیشنهادها نظری به مثالها یا مصادیقی از روابط قومی در جوامع دیگر استناد شده است. با توجه به تعداد محدود مصاحبه‌ها، تحقیق حاضر اساساً جنبه اکتشافی دارد و پاسخهای ارائه‌شده به سؤالهای تحقیق را نباید نهایی تلقی کرد. هدف کنونی این مقاله بیشتر نشان‌دادن محدودیتهای تبیین‌های متعارف و برخی رویکردهای نظری در حوزه مطالعات مربوط به قومیتها در ایران و تلاش برای پیشنهاد یک رویکرد مطالعاتی و یک الگوی نظری برای فهم بهتر مسائل قومی در ایران است.

۲. تبیین‌های متعارف و محدودیتهای آنها

یکی از رایج‌ترین و متعارف‌ترین تبیینها برای وجود شکافهای قومی توزیع نابرابر منابع ملی و بی‌توجهی دولتهای مرکزی به نیازهای معیشتی و توسعه‌ای مناطق سکونت گروههای قومی است. بنا به این رویکرد اقتصادی، اصلی‌ترین علت نارضایتی قومی و بروز تنش در مناطق قومیت‌نشین، انطباق یافتن مرزهای محرومیت منطقه‌ای با مرزهای قومی است. تقریر دیگر این دیدگاه مبتنی بر مفهوم روان‌شناختی - اجتماعی محرومیت نسبی است و به موجب آن در نابرابری منابع آنچه که مهم است نه میزان محرومیت مناطق اقلیت‌نشین بلکه احساس محرومیت نسبی آنان است (برای مثال، رک. مقصودی، ۱۳۸۰، صص ۲۸۵-۳۹۴). هر دو نظریه، و به ویژه نظریه دوم، بروز نارضایتی در مناطق قومی را تا حدودی تبیین می‌کنند و این را در اظهارات اطلاع‌دهندگان که نویسنده مصاحبه کرده است نیز می‌شود تشخیص داد. اما باید توجه داشت که در بسیاری از

کشورهای جهان و از جمله در ایران نارضایتیهای قومی و احساس بیگانگی، منحصر به مناطق اقلیت‌نشین محروم نمی‌شود و در بسیاری موارد قومیت‌هایی که به طور نسبی از مزایای اقتصادی بیشتری حتی نسبت به میانگینهای جامعه ملی برخوردارند، همچنان احساس بی‌عدالتی و بیگانگی می‌کنند. یکی از بارزترین نمونه‌ها در این زمینه، منطقه باسک در اسپانیاست که در مقایسه با سایر مناطق اسپانیا ثروتمندتر و صنعتی‌تر است و میانگین درآمد مردم آن از میانگین درآمد بقیه اسپانیاییها و از جمله کاستیلیا (قوم اکثریت در اسپانیا) بیشتر است؛ اما سالهاست که مردم این منطقه در تنش با بقیه اسپانیا به سر می‌برند و یکی از خشونت‌آمیزترین جنبشهای جدایی طلب اروپا که متوسل به اعمال تروریستی فراوانی نیز شده است، در این منطقه حضور دارد. موقعیت استان کبک در کانادا نیز کم‌وبیش به همین صورت است. کبک دومین استان ثروتمند و صنعتی کاناداست؛ اما فرانسویهای کبک از دیرباز با اکثریت انگلیسی‌زبان کانادا اختلاف داشته‌اند و بزرگ‌ترین حزب استان کبک به نام «جبهه کبکی» (Bloc Quebequoise) به طور جدی خواهان جدایی از کانادا و تشکیل یک کشور مستقل است. منطقه شمال ایتالیا نیز وضعیتی کم‌وبیش مشابه دارد و اتحادیه شمال (Lega Nord)، که یک حزب سیاسی قدرتمند در توسکانی و برخی مناطق دیگر شمال ایتالیا^۲ است، مدعی آن است که منابع شمال به طور ناعادلانه صرف پرداخت هزینه‌های سنگین دولت برای توسعه مناطق توسعه‌نیافته ایتالیا می‌شود و در مواردی خواهان جدایی از ایتالیا شده است (Wikipedia, 2006).

در ایران نیز آذربایجان شرقی یکی از استانهای ثروتمند و در مقایسه با بسیاری از مناطق دیگر کشور و از جمله مناطق فارس‌نشین، برخوردار از امکانات اقتصادی بهتر است. گرچه سهم هموطنان آذربایجانی در اقتصاد مناطق دیگر کشور از نظر سرمایه‌گذاری در صنعت، بازرگانی و مستغلات زیاد است، با این وجود، مطالبات ناشی از تفاوت‌های قومی ایشان تماماً منتفی نشده است. در میان افرادی که مصاحبه شده‌اند، بحث توزیع ناعادلانه منابع بیش از همه در میان عربهای خوزستان مطرح است. آنان اعتقاد دارند که بخش اعظم منابع ثروت ایران به صورت ذخایر نفتی در خوزستان وجود دارد، اما صرفاً بخش اندکی از آن منابع صرف خود مردم خوزستان می‌شود. در

ضمن، خود را با مردم کشورهای ثروتمند عربی حاشیه خلیج فارس مقایسه کردن، عاملی در احساس محرومیت نسبی آنان تلقی می‌شود. استدلال دیگری که قدرت تبیین محرومیت اقتصادی را زیر سؤال می‌برد، وجود چنین نارضاقتیهای ناشی از نابرابریها در سایر مناطقی است که ساکنان آن را نمی‌توان در زمره گروههای قومی قرار داد و معمولاً به همان میزان مناطق قومی اسباب نارضاقتی مردم است، اما موارد بروز تنش با دولت مرکزی در این مناطق همواره کمتر از مناطق سکونت اقلیتهای قومی بوده است.

تبیین متعارف دیگری که در باره علل بروز تنش یا ناآرامی در میان قومیتها مطرح می‌شود، از دیدگاهی سیاسی و جامعه‌شناختی است و نخبگان قومی و سازمانهای سیاسی قومیت‌گرا را عامل اصلی رشد گرایشهای قومی به شمار می‌آورد (احمدی، ۱۳۷۸؛ جلالی‌پور، ۱۳۷۲؛ مقصودی، ۱۳۸۰؛ ایزدی، ۱۳۸۳). به لحاظ نظری، این گونه تبیینها ریشه در رویکرد ابزارگرا (instrumentalist approach) دارند، اگرچه الزاماً به همه اقتضائات این رویکرد وفادار نیستند. ابزارگرایان قومیت و استفاده از احساسات قومی را وسیله‌ای برای پیشبرد اهداف گروهی، یا به طور خاص اهداف نخبگان گروههای قومی، می‌دانند. آنها معتقدند که هویت قومی در برخی مواقع و تحت شرایط خاص برجستگی و نمود بیشتری می‌یابد و در مواقع دیگر، ممکن است اصولاً اهمیت زیادی برای اعضای گروه قومی نداشته باشد. اهداف گروهی یا اهداف رهبران گروههای قومی در برهه‌ها و موقعیتهای خاص تعیین‌کننده تأکیدی است که بر هویتهای قومی می‌شود. یک گروه قومی قابل تشبیه به طبقه اجتماعی است. هر دو نوعی سازمان اجتماعی‌اند که در طول زمان ممکن است تغییر کنند. گروههای قومی مانند طبقات اجتماعی می‌توانند برای پیشبرد منافع گروهی خود متشکل شوند و بر وجه تمایز خود و مطالبات گوناگون تأکید ورزند. همان گونه که طبقات اجتماعی تحت شرایط خاصی برای پیگیری اهداف گروهی به نوعی خودآگاهی گروهی می‌رسند و بر پایه منافع جمعی وارد عرصه عمل می‌شوند (Joirman, 2003, pp.35-36). تبیین ابزارگرا به خصوص در مقایسه با رویکرد دیرینه‌گرا (primordialist)، که ویژگیهای قومی را از زمان تولد اکتسابی و کم‌وبیش ثابت می‌داند و نگاهی جوهرگرا به هویتهای قومی دارد، از مزایای زیادی برخوردار است. یکی از امتیازهای ابزارگرایان این تشخیص درست

است که قومیت و تمایزات قومی مبنای بسیار خوبی برای بسیج سیاسی مردم در راه اهداف گروهی یا اهداف خاص نخبگان قومی به شمار می‌رود. اما مشکل تبیین‌های ابزارگرا یا شبه ابزارگرا در مضمون داخلی ایران اغلب در این است که با برداشتهای امنیتی آمیخته می‌شود و طرح بسیاری از وجوه تمایز قومی و مطالبات را به نخبگان ناراضی یا مخالف یا سازمانهای سیاسی قومی یا توطئه‌های خارجی مرتبط می‌کند. اگرچه نمی‌توان منکر شد که برخی تنشها در مناطق اقلیتهای قومی به طور مشخص ریشه در تحریکات نخبگان قومی یا گروههای سیاسی قومی یا حتی تحریکات خارجی دارد، اما نکته‌ای که باید در نظر داشت، این است که اولاً، اوج‌گیری احساسات قومی در همه موارد ناشی از فعالیتهای چنین کارگزارانی نیست و ثانیاً، بدون وجود میزانی از زمینه‌های نارضایتی در میان اعضای گروه قومی، افراد یا گروههای مذکور از اقبال چندانی برای تحریک احساسات قومی برخوردار نخواهند بود.

با عنایت به همین شیوه تبیین مسائل قومی بوده که دولت در ایران، و در مقاطعی خاص، به طور نظام‌مند در برخی از مناطق کشور، نخبگان قومی را از گردونه قدرت خارج کرده است. این نخبگان با عنوان سران عشایر، فئودال، خان و غیره سرکوب شده‌اند و در برخی مناطق گروههای دیگری به جای رهبران مذکور زعامت سیاسی اعضای گروههای قومی را بر عهده گرفته‌اند. یکی از ابزارهای سنتی دولتهای مرکزی در ایران برای کاهش تنش در مناطق قومی مذاکره با رهبران سنتی و حل و فصل مشکلات از طریق دادن برخی امتیازات به نخبگان بود و در این زمینه هم معمولاً موفقیت داشت. اکنون که نخبگان سنتی بعضاً نقش واسطه‌گری میان دولت و مردم را از دست داده‌اند، توده‌های قومی بیشتر در معرض رهبریهای جدید (و معمولاً رادیکال‌تر) یا تبلیغات مستقیم رسانه‌هایی که از خارج برنامه پخش می‌کنند، قرار گرفته‌اند. برخی از افراد مصاحبه‌شده، به ویژه در بلوچستان، به طور خاص بر این نکته تأکید داشتند. به گفته ایشان، با کاهش اقتدار سنتی سردارها در بلوچستان، مولویها قدرت بیشتری یافته‌اند و به تدریج در پی آن‌اند که بخش مهمی از رهبری اقشار پایین‌تر جامعه بلوچ را به دست گیرند. این گروه با استفاده از پیامدهای سوء سیاستهایی که به نوعی گسست بین شیعه و اهل سنت را تبادر می‌نماید و با پشتیبانی امواج تبلیغاتی رسانه‌های

خارجی در مقامی قرار دارند که تصور می‌کنند می‌توانند دست به بسیج احساسات مردم بلوچستان برای پیشبرد پاره‌ای از اهداف سیاسی‌شان بزنند، آن هم بدون آنکه دولت توانایی پیشین را برای استفاده از نقش واسطه‌گری نخبگان سنتی، یعنی سردارها، داشته باشد.^۳

تیین دیگری که برای مسائل قومی در ایران مطرح می‌شود و نگاهی سیاسی به مسئله دارد، بر توزیع نابرابر قدرت تأکید دارد و به شواهدی از جوامع دیگر نیز استناد می‌کند. به موجب این دیدگاه، یکی از عوامل اصلی در بروز نارضایتیهای قومی حضور ناکافی اعضای گروه قومی در ساختار قدرت کشور و یا در تشکیلات اداری-سیاسی منطقه سکونت گروه مذکور است (برای مثال، رک. جلابی‌پور، ۱۳۷۲). این تییین در مورد برخی استانها یا مناطق قومی کشور تا حدودی قابل قبول است. شواهد میدانی و اظهارات مصاحبه‌شوندگان در استانهایی چون کردستان، آذربایجان غربی و بلوچستان نیز مؤید وجود مطالباتی در خصوص سهم کردن بزرگان و نخبگان قومی در ساختار قدرت سیاسی کشور و به خصوص در دستگاههای دولتی استانی است. تقاضایی که به طور معمول توسط کردها و بلوچها مطرح می‌شود، این است که یا از افراد بومی در دستگاههای اداری و انتظامی منطقه آنان استفاده شود، یا دست‌کم مناصب کلیدی و مهم (نظیر استاندار و فرماندار) به افرادی داده شود که با مسائل محلی آشنایی و نسبت به آنها حساسیت لازم را دارند.

باید توجه داشت که تییین مذکور نیز محدودیتهای خود را دارد؛ اولاً، برخی از اقوام ایرانی هم در قدرت سیاسی ملی سهم دارند و هم در ساختار قدرت محلی حضور دارند، اما چنان نیست که حتماً روابط قومی در مورد آنان عاری از مشکل باشد؛ ثانیاً، همان طور که تجربه برخی کشورها نشان داده است، سهم کردن گروههای اقلیت در قدرت الزاماً راه حل مشکلات ناشی از وجود مرزهای قومی در میان جمعیت تحت حاکمیت یک دولت ملی نیست؛ به ویژه در مضمون یک کشور در حال توسعه. به نظر می‌رسد ترتیبات رسمی سهم شدن در قدرت، مثل آنچه که در جمهوریهای فدرال وجود دارد، در کشورهایی که به سطح قابل قبولی از توسعه رسیده‌اند و در آنها نوعی «ناسیونالیسم مدنی» (civic nationalism) به زعم جویرمن (2003)، یا «ملت اجتماعی»

(social nation) به قول کلاس (Kellas, 1998) شکل گرفته است، بیشتر کارساز است، تا در یک کشور در حال توسعه یا کشوری که از ترکیب دهها یا صدها گروه قومی کوچک به وجود آمده است.^۴

یکی دیگر از تبیینهای رایج قدیمی در مورد شکافهای قومی، که البته با توجه به تحولات ده سال اخیر در عرصه جهانی و شدت گیری منازعات قومی و رشد انواع ناسیونالیسمهای قومی تا حدود زیادی ناکارآمد شده، بحث توسعه نیافتگی است. مطابق این دیدگاه، انواع «هویتهای خاص گرایانه» (قومی) ویژگی یک جامعه توسعه نیافته است و در جریان توسعه کشور این گونه هویتها به تدریج جای خود را به «هویتهای عام گرایانه» (ملی) می دهند؛ به عبارت دیگر، توسعه ملی به طور خودبه خود به گسترش یک فرهنگ ملی مشترک و به وفاداریهای ملی به جای فرهنگهای قومی و وفاداریهای قومی و منطقه ای منجر می شود. این نظریه برگرفته از مکتب مدرنیزاسیون در اشکال قدیمی تر آن است و تجربه توسعه یافتگی اروپا را معیار و الگوی توسعه بقیه کشورهای دنیا در نظر می گیرد. البته در این دیدگاه اغلب فراموش می شود که تفاوت های قومی، زبانی، منطقه ای و غیره حتی در اروپا به طور خودبه خود از میان نرفتند و در غالب موارد از طریق مهندسی اجتماعی یک ملت یکپارچه «ساخته» شد. در هر حال، حتی در این تبیین نیز می توان عناصر مفیدی را یافت. توسعه یافتگی در هر صورت نوعی همبستگی معنادار با رواج یک فرهنگ ملی فراگیر دارد و این نکته را در مورد ایران نیز می توان مشاهده کرد. در ایران حتی به رغم تلاشهای دولتهای مرکزی، به ویژه در عصر پهلوی، برای ایجاد یک ملت ایرانی یگانه، خود فرایند نوسازی نیز تا حدودی زمینه ساز شکل گیری عناصر یک هویت ملی یکپارچه بوده است و وجود این مؤلفه های هویتی را در فرهنگ همه ایرانیان حتی در فرهنگهای قومی امروزی نمی توان انکار کرد.

تبیین مذکور را اگر در پرتو تجربه جهانی در نظر بگیریم، به طور جدی دارای محدودیت است. بر خلاف پیش بینی سخنگویان مکتب مدرنیزاسیون که توسعه را مترادف با از میان رفتن هویتهای خاص گرایانه می دیدند، این گونه هویتها در بسیاری از کشورها و مناطق جهان به صورت انواع ناسیونالیسمهای قومی، بنیادگرایی و غیره، حتی در کشورهایی که از میزان مناسبی از توسعه برخوردار شده اند، سر برآورده اند. در موارد

زیادی، همین «هویت‌های خاص گرایانه» که قرار بود به تدریج در جریان توسعه محو شوند، زمینه‌ساز تجزیه بسیاری از کشورها و تشکیل کشورهای مستقل جدید شده‌اند. در زمان جنگ جهانی دوم، در کل جهان تنها ۵۱ کشور رسماً مستقل و دارای حق حاکمیت شناسایی شده بودند. این تعداد هم اکنون از ۱۹۰ کشور نیز تجاوز کرده است. البته این افزایش صرفاً ناشی از تجزیه دولتهای ملی نبوده است و برخی از کشورها در جریان استعمارزدایی استقلال و حق حاکمیت ملی یافته‌اند؛ اما واقعیت این است که بسیاری از واحدهای سیاسی قدیمی به چندین واحد سیاسی جدید تجزیه شده‌اند. در ایران نیز با وجود آنکه سهم مؤلفه‌های ملی در ترکیب هویتی قومیتها مدام رو به افزایش بوده است، تفاوت‌های قومی از میان نرفته است و در مواردی به سبب دینامیسم روابط گروهی در ایران حتی شاهد افزایش جنبه‌هایی از خاص‌گرایی قومی بوده‌ایم.

انواع تبیین‌های تاریخی و روان‌شناختی نیز در باره مسائل قومی ایران وجود دارد که یا ریشه در رویکرد دیرینه‌گرایی در مطالعات قومی دارند، یا قابل تقلیل به برخی مفروضات رویکرد مذکورند؛ مثلاً بحث حافظه تاریخی اقوام در مورد درگیریهایی که در گذشته (دور یا نزدیک) اتفاق افتاده است که گاه در مورد کردها با توجه به حکومت خودمختار مهاباد توسط قاضی محمد، یا در مورد آذربایجانها با عطف به حکومت فرقه دموکرات در آنجا، یا در باره برخی اقوام دیگر مثل قشقاییها ذکر می‌شود. در این بحث چنین فرض می‌شود که وجود منازعات قدیمی همواره عاملی در خاطره جمعی اقوام برای ایجاد تنش یا شورش علیه حکومت مرکزی خواهد بود. گفتگوهای نویسنده با شمار زیادی از افراد جوان و حتی میانسال در میان قومیت‌های ایران اصلاً بر اهمیت چنین خاطره‌هایی دلالت نمی‌کند؛ از سوی دیگر، در شرایطی که برخی از جوانان فارس ابتدایی‌ترین اطلاعات را در مورد تاریخ گذشته خود فراموش کرده‌اند، این تصور که در میان جوانان ترک، کرد و قشقایی خاطره جنگ‌های گذشته با دولت مرکزی همچنان وجود دارد و همواره عاملی برای بروز احساسات قوم‌گرایانه خواهد بود، تا حدود زیادی خیال‌پردازانه است و ربطی به واقعیات جامعه‌شناسانه جامعه امروز ایران ندارد. حتی خاطره برخی درگیریهایی نسبتاً متأخر مثل وقایع کردستان در دهه اول انقلاب در میان نسل جوان چندان نمودی ندارد و در میان نسلی که خود شاهد آن وقایع بودند نیز

به عنوان عاملی برای بی‌اعتمادی میان اقوام پنداشته نمی‌شود. البته باید توجه داشت که این نوع خاطره‌های تاریخی و حتی خاطره‌های مربوط به «وقایعی» که بیشتر جنبه افسانه دارند، در شرایطی که تنش میان گروه‌های قومی بالا گرفت و بسیج احساسات قومی یا ملی در دستور کار فعالان و سخنگویان جنبش قومی یا مخالفان قرار گرفت، ذکر و بازتولید می‌شوند و به سرعت در میان مردم اشاعه می‌یابند و در خدمت تعمیق شکاف‌های قومی قرار می‌گیرد.

۳. سیاست‌های هویت و قومیت

همان‌طور که پیشتر تأکید شد، مسائل قومی را می‌توان از جنس مسائل هویتی دید و در چارچوب سیاست‌های هویت بررسی کرد. این رویکرد درک بهتری از پیچیدگی‌های مفهوم قومیت، تجربه افراد در شبکه روابط اجتماعی در جامعه و نیز رفتار گروهی بر حسب تفاوت‌های عینی و ذهنی میان گروه‌های اجتماعی به دست می‌دهد. هویت، چه فردی و چه گروهی، با درک فرد یا گروه از «خود» یا «کیستی خود» سروکار دارد؛ به قول کاستلز، هویت سرچشمه معنا و تجربه برای مردم است. برای کنشگران اجتماعی هویت از طریق اولویت دادن برخی منابع معنایی (ویژگی‌های فرهنگی) بر منابع معنایی دیگر شکل می‌گیرد. هر کنشگر اجتماعی در زمان واحد ممکن است دارای چند هویت باشد، اما معمولاً برای وی معنا حول یک هویت اساسی سازمان می‌یابد (کاستلز، ۱۳۸۰، صص ۲۲-۲۳). نحوه‌ای که فرد به این سؤال که «من کیستم» پاسخ می‌دهد، چگونگی تعلق یا همانندسازی خود را با گروهی از مردم که با آنان نزدیک‌ترین پیوند عاطفی یا روان‌شناختی را دارد، مشخص می‌کند. چنین پاسخی طبعاً انواع پیامدهای سیاسی را نیز در بر خواهد داشت.

قومیت را اگر نوعی احساس مشترک در باره تعلق به یک گروه اجتماعی مجزا از بقیه در نظر بگیریم، باید آن را هویتی جمعی بدانیم که در تعریف اعضاء از خود بازتاب می‌یابد. دسته‌بندی مردم به گروه‌های مختلف، تا زمانی که این دسته‌بندی و تعاریف مربوط به آن توسط خود مردم پذیرفته و درونی نشده باشد، سبب ایجاد هویت‌های گوناگون نخواهد شد. اما قومیت با توجه به احساسات بسیار عمیقی که

برمی‌انگیزد، از جنس هویت‌های گروهی معمولی، مثل عضو یک تیم فوتبال بودن یا اهل شهر خاص بودن، نیست. این ویژگی هویت قومی، یعنی عمق احساسات و عواطف مربوط به آن، سبب شده است که برخی از پژوهشگران مفهوم قومیت برای آن انواع ریشه‌های عمیق روان‌شناختی، فرهنگی، تاریخی یا حتی زیست‌شناختی قائل شوند. یافتن ریشه‌های هویت قومی در اعماق یا «دیرینه» وجود گروه مبنای دیدگاه دیرینه‌گرایی در مطالعات قومی بوده است. قومیت از دیدگاه دیرینه‌گرایی از نزدیک با پیوندهای خونی و خویشاوندی یا دست‌کم به تصوری از «نیاکان مشترک» در بین اعضای گروه مربوط می‌شود (Connor, 1994; Smith, 1986). در برداشتهای گوناگون این مکتب، علاوه بر بیولوژی، بر مشترکات تاریخی و فرهنگی اعضای گروه قومی مثل مذهب، زبان، مبارزات مشترکی که با دیگران داشته‌اند و حافظه‌های جمعی و تداوم آن در اسطوره‌ها و غیره تأکید می‌شود. آنچه دیرینه‌گرایان در نظر نمی‌گیرند، ماهیت سیال هویت‌های قومی است. هویت قومی افراد، به زعم ایشان، اساساً از زمان تولد تثبیت شده است. اگرچه در برداشتهای منعطف‌تر این دیدگاه اذعان می‌شود که تحت شرایط خاصی امکان تغییر هویت قومی افراد وجود دارد، مثلاً در شرایطی که فرد از سنین بسیار پایین در یک فرهنگ و زبان دیگر پرورش یابد، اما حتی انعطاف‌پذیرترین دیرینه‌گرایان مدعی‌اند که فرصتهای واقع‌بینانه برای اینکه فرد هویت قومی خود را تغییر دهد، بسیار اندک است (Joirman, 2003, p.23). به گفته یکی از دیرینه‌گرایان، «قومیت را می‌توان دستکاری کرد، اما نمی‌توان آن را ساخت. بدون پشت سر گذاشتن نسل‌هایی از تجربه مشترک تاریخی نمی‌توان آن را از هیچ خلق کرد» (Van den Berghe, 1981) به نقل از (Joirman, 2003, p.33). البته کسانی که مدعی برساخته بودن هویتها و از جمله هویت‌های قومی‌اند، معتقد نیستند که این هویتها «از هیچ» ساخته می‌شوند. هویتها بر پایه لوازم و مصالحی شکل می‌گیرند که وجود برخی از آنها حتی ممکن است شرط لازم باشد؛ مثلاً یک سفیدپوست نمی‌تواند در هویت نژادی ساخته‌شده بر مبنای رنگ پوست «حضور» داشته باشد.

بر خلاف دیرینه‌گرایان، هم ابزارگرایان و هم برساخته‌گرایان بر سیال بودن هویت‌های قومی و ابتدای آن بر شرایط و تصمیم‌گیریها تأکید دارند. اما در حالی که

ابزارگرایان تمایل به تحلیل روشهایی دارند که طی آن قومیت توسط اعضای گروه و به ویژه نخبگان گروه به مثابه وسیله‌ای برای بسیج اعضای گروه استفاده می‌شود تا برخی اهداف سیاسی تحقق یابد، برساخته‌گرایان بیشتر به چگونگی ظهور و افول گروهها و جنبشهای قومی نظر دارند. در برساخته‌گرایی مانند ابزارگرایی نقش عوامل سیاسی و اقتصادی در شکل‌گیری قومیت در نظر گرفته می‌شود. اما بر خلاف ابزارگرایی که چندان در پی تبیین منشأ گروههای قومی نیست، برساخته‌گرایی به مبادی شکل‌گیری گروههای قومی نیز نظر دارد. زبان، مذهب، تصور خویشاوندی و نیاکان مشترک، حتی ویژگیهای جسمانی، مجموعه‌ای از گزینه‌های هویتی را در پیش روی افراد قرار می‌دهد تا از میان آن هویت خود را بسازند؛ اما هیچ یک از مؤلفه‌های مذکور تبیین کافی برای هویت قومی یا احساس تعلق قومی به دست نمی‌دهد. مردم هویت قومی خود را مبنای ذخایر هویتی خود برمی‌سازند، اما تحت شرایط اقتصادی، سیاسی، یا حتی اجتماعی خاص. بنابراین، هویت قومی نیز مانند هر هویت دیگر، تا حدودی به نوع انتخاب فرد یا گروه و نحوهٔ چیدمان و اندماج مؤلفه‌هایی دارد که در ذخایر فرهنگی و نمادین آنها موجود است و می‌تواند برحسب شرایط اجتماعی و سیاسی تغییر کند.

در مواردی خاص ممکن است تأکید بر زبان مهم‌ترین عنصر خودشناسی اعضای یک گروه قرار گیرد و در مواقعی دیگر مذهب، نژاد،^۵ سرزمین، و حتی برخی آداب و رسوم فرهنگی. زبان معمولاً یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در هویت قومی است و شواهد جامعه‌شناختی نیز نشانگر آن است که در ساخته شدن هویت قومی سهم زیادی دارد. شاید یک دلیل اهمیت زبان، تمرکز جغرافیایی بیشتر آن در مقایسه با مذهب، نژاد، و شناسه‌های (identifiers) دیگر قومیت باشد.

مفهوم «قومیت» مانند بسیاری دیگر از مفاهیم رایج در علوم اجتماعی در کانون مناقشه قرار داشته است و برخی تحلیلگران ایرانی اصولاً کاربرد آن را برای نامگذاری گروههای مختلف زبانی و مذهبی ساکن ایران چندان درست نمی‌دانند (رک. احمدی، ۱۳۷۸، صص ۲۷-۵۱). اما این مفهوم در علوم اجتماعی جدید سالهاست که متعارف شده است و در غیاب یک مفهوم بهتر، راهگشای تحلیلهای سودمند بوده و خواهد بود. آنچه بیش از خود مفهوم اهمیت دارد، هویتهایی است که به هر حال، گروههایی از

مردم برای خود برگزیده‌اند و به آن نام مشخصی داده‌اند و بر اساس آن گروه خود را تعریف می‌کنند. زمانی که اعضای یک گروه اجتماعی خود را عرب، تامیل، ایرلندی، کاتالان، کرد یا ترک می‌نامند، چنین هویتی «واقعی» باید تلقی شود، ولو اینکه با نگاه از بیرون ویژگیهای هویتی آن گروه در معرض تردید باشد. اطلاق نام قومیت یا هر چیز دیگر به آنان جنبهٔ ثانوی قضیه است. در این زمینه فردریک بارت، انسان‌شناس نروژی، از طریق وضع مفهوم «مرزهای قومی» بهترین ابزار تحلیلی را در اختیار ما قرار داده است. بارت آن دسته دیدگاههای مربوط به قومیت را که بر مشترکات فرهنگی و زبانی و غیره تأکید دارند، ناقص می‌داند و به جای آن بر روابطی تأکید می‌کند که سبب جداسازی مرزهای میان «خود گروه» و «دیگر گروه» می‌شوند. به موجب این دیدگاه، احساس تعلق به یک گروه قومی تحت اوضاع و احوال خاصی و در واکنش به نوع روابطی که میان گروه با دیگران شکل می‌گیرد، پدید می‌آید. در جریان چنین تعاملی، مرزهای میان گروهها ساخته می‌شوند. در تعریف گروه خودی اینکه «ما کیستیم» به همان اندازه «ما که نیستیم»، اهمیت دارد (Bart, 1998). در نظریهٔ بارت آنچه مهم است، محتوای فرهنگی پدیده‌ای به نام قومیت نیست بلکه سازماندهی اجتماعی تفاوت‌هایی است که تصور می‌شود میان گروهها وجود دارند؛ برای مثال، در یک وضعیت مشخص، اینکه «کرد بودن» چیست و چه کسی کرد است و چه کسی نیست، موضوعی است که باید در کانون توجه تحلیلگر مسائل قومی قرار گیرد. در واقع، اثر مهم بارت به نام «گروههای قومی و مرزها» را می‌توان تحول اول در عبور از مطالعات قومی سنتی، که بر محتوای فرهنگی و سایر مفروضات دیرینه‌گرا تأکید داشتند، دانست و تغییر پارادایم دوم را باید در رو آوردن به رویکرد برساخته‌گرا دید. برساخته‌گرایان از سازماندهی و بسیج تقسیم‌بندی‌هایی که در میان گروهها زمینهٔ قبلی داشت، به تحلیل چگونگی ساخته شدن هویتها به معنای اخص کلمه رو آوردند (Verkuyten, 1999).

فهم بهتر سازوکارهای مرزبندی میان گروههای قومی مستلزم معرفی دو مفهوم دیگر است: «مرزهای نمادین» و «مرزهای اجتماعی». مرزهای نمادین تمایزهای مفهومی‌ای‌اند که توسط بازیگران اجتماعی برای دسته‌بندی اشیاء، افراد، کردارها، و حتی زمان و مکان به کار می‌روند. از طریق این گونه تمایزها، افراد و گروهها تعریف‌هایی را

که از واقعیت دارند، میان خود حل و فصل می‌کنند. مرزهای نمادین همچنین مردم را به گروه‌های مختلف تقسیم می‌کنند و احساس شباهت و عضویت در گروه را در فرد پدید می‌آورند. مرزهای اجتماعی، در مقابل، اشکال عینیت‌یافته تفاوت‌های اجتماعی‌اند که در دسترسی نابرابر به منابع (مادی و غیرمادی) و توزیع نابرابر فرصت‌های اجتماعی تجلی یافته‌اند. تنها در شرایطی که در باره مرزهای نمادین وفاق گسترده‌ای وجود داشته باشد، این مرزها می‌توانند خصلت محدودکننده بیابند و روابط متقابل اجتماعی را به گونه‌ای اساسی الگو بخشند (Lamont and Molnar, 2002).

برای کشیده شدن مرزهای قومی، علاوه بر مواد و مصالحی که در دسترس است و مواد و مصالحی که به کمک منابع نمادین (تمایزهای مفهومی، راهبردهای تفسیری و غیره) ساخته می‌شود، وجود «دیگری» یا افرادی که باید بیرون از مرزها قرار گیرند نیز ضروری است. بارت شکل‌گیری مرزهای قومی را حاصل تعامل با دیگران در وضعیت‌های خاص می‌داند. مرزها همواره در برابر افراد دیگری کشیده می‌شوند، اگرچه این مرزها بسیار متزلزل و شکننده‌اند و در مواقع و وضعیت‌های دیگری ممکن است اصلاً احساس نشوند و در عوض، مرزهای دیگری با «دیگرانی» که در آن وضعیت‌های جدید اهمیت یافته‌اند، کشیده شود و مبنای تفکیک گروه خودی از دیگری قرار گیرد؛ برای مثال، مرزهای ادراک‌شده میان ترک و فارس برای یک آذری در شهر تبریز، ممکن است به مرزبندی ایرانی-اروپایی در یک شهر اروپایی تبدیل شود. ترسیم مرزهای هویت قومی در بسیاری موارد واکنشی است تا خودبنیاد. این موضوعی است که کاستلز در تحلیل جامع خود از علل رشد ستیزه در جهان بر مبنای هویت‌های قومی یا مذهبی به صراحت بر آن تأکید کرده است (کاستلز، ۱۳۸۰، صص ۴۸-۴۹).

شرایط و تحولات اجتماعی و سیاسی و نیز تغییراتی که در نوع روابط میان گروه‌های اجتماعی صورت می‌گیرد، به سرعت زمینه‌ساز شکل‌گیری مرزهای هویتی جدید می‌شود. تا پیش از فروپاشی یوگسلاوی، مرزهای میان مسلمانان و ارتدکس‌های بوسنی و هرزگوین، با توجه به اینکه هر دو گروه به یک زبان مشترک سخن می‌گفتند و سابقه طولانی زندگی و کار در کنار هم و حتی خویشاوندی داشتند، به صورت مرزهایی که «مسلمان» را در مقابل «صرب» به مثابه دو قوم متخاصم قرار دهد، کشیده

نشده بودند. صرف وجود تفاوت‌های زبانی، مذهبی، منطقه‌ای و غیره مردم را به گروه‌های متخاصم تبدیل نمی‌کند، چنان‌که تجربه تاریخی بسیاری از سرزمینها نشان می‌دهد. آنچه مهم است نحوه تعریف و سازماندهی تفاوتها در وضعیتها و شرایط خاص و کشیدن مرزهای هویتی جدید یا تأکید افراطی بر مرزهای کشیده‌شده از قبل است؛ به عبارت دیگر، هویت‌های قومی را نباید ثابت و مبتنی بر برخی ویژگی‌های مادرزادی دانست، همان‌طور که نمی‌توان مرزهای قومی را منطبق با سرزمین جغرافیایی خاص یا منطقه خاصی دانست. چنین مرزهایی در اذهان، نگرشها و گفت‌وگوهای افراد حضور دارند و شکل می‌گیرند.

در ایران نیز مرزهای قومی به اشکال گوناگون در طول تاریخ وجود داشته است و بیشتر تاریخ ایران نیز حکایت از زندگی مشترک و همزیستی و امتزاج میان گروه‌های قومی دارد. اما تحت شرایط خاصی برخی از مرزهای مذکور یا مرزهای جدیدی که تصور و ساخته می‌شود، تبدیل به مرزهای اختلاف یا حتی ستیزه می‌شود.

از آنجا که مرزهای هویتی در روابط میان افراد و گروهها شکل می‌گیرند، گاه شکل‌گیری یا تشدید مرزهای قومی می‌تواند منشأ بیرونی داشته باشد و از تلاشهای دیگران برای ایجاد تمایز سرچشمه گیرد. به همین دلیل است که هر گونه اعمال فشاری بر اقوام می‌تواند گرایش آنها را نسبت به هویت قومی‌شان تشدید کند. تأکید بر پرهیز از اعمال این گونه فشارها در سطح گفتاری و رفتاری از این ناحیه توجیه و توصیه می‌شود. تعامل با دیگران، اگر به گونه‌ای باشد که از سوی «دیگری» نوعی خطر یا تهدید درک یا احساس شود، معمولاً عاملی در جهت خودآگاهی گروهی در مقابل دیگری و تأکید بیشتر بر مرزهای هویت قومی می‌شود. به طور مشخص، هنگامی که اعضای یک گروه قومی احساس کنند که توسط دولت مرکزی یا جامعه بزرگ‌تر تهدیدی متوجه پایگاه فرهنگی آنان یا نمادها و شناسه‌های معنابخش هویت آنان است، از خود واکنش نشان می‌دهند و مرزهای هویتی میان خود و دولت یا جامعه بزرگ‌تر را هر چه شفاف‌تر ترسیم می‌کنند و در صورتی که تهدید ادراک‌شده مذکور را متداوم یا جدی ببینند، برای دفاع از هویت خود و مقابله با آن بسیج می‌شوند و از خود واکنش نشان می‌دهند. هنگامی که اعضای گروه خود را در معرض تهدید ببینند و احساس کنند

که از طرف منطق سلطه خوار و خفیف شده‌اند «سنگ‌هایی برای مقاومت و بقا بر مبنای اصول متفاوت یا متضاد با اصول مورد حمایت نهادهای جامعه» می‌سازند و این چیزی است که کاستلز (۱۳۸۰، ص ۲۴) آن را هویت مقاومت می‌نامد.

حتی در مواردی که به هر دلیلی، ولو به سبب عوامل جزئی، احساسات قومی جریحه‌دار شد، یا تنش یا درگیری به وجود آمد، نفس وجود این گونه ناآرامیها مرزهای قومی را هرچه پررنگ‌تر می‌کند و چه بسا در صورت تداوم، مرزهای هویت قومی را به مرزهای ستیزه تبدیل کند. هم شواهد تاریخی در ایران و هم اظهارات افرادی که مصاحبه شدند، مؤید این فرضیه است که اعضای گروه قومی در صورت احساس تهدید یا خطر از بیرون رو به درون گروه خودی می‌آورند و بر مرزهای هویتی میان خود و دیگران بیش از پیش تأکید می‌ورزند؛ برای مثال، در بلوچستان چند رویداد مهم تاریخی به عنوان عوامل تهدید هویت قومی تلقی شد و زمینه‌ساز تنش و درگیری با دولت مرکزی شد؛ یکی از این رویدادها جریان‌ات مربوط به دستگیری دوست محمدخان بارک زهی در ایرانشهر و دین محمد سردار زهی در چابهار توسط دولت رضاخان بود. در آن دوره رضاخان به قصد تقویت دولت مرکزی و گسترش نفوذ آن در همه نقاط کشور کوشید تا به قلع و قمع ملوک‌الطوایف پردازد. در جریان این درگیریها در میان بسیاری از گروههای قومی و عشایر ایران احساسات شدید قومی در مقابل دولت مرکزی اوج گرفت؛ از جمله در میان بلوچها، عربها، قشقاییها و بختیاریها.

در زمان محمدرضا شاه و تحولات مربوط به اصلاحات ارضی نیز نظیر این رویدادها در بسیاری از نقاط کشور تکرار شد و خانها و رؤسای عشایر هویت‌های قومی را وسیله‌ای مؤثر برای بسیج احساسات ضد دولتی یافتند. در همین اواخر، شایعاتی که در مورد تغییر ترکیب جمعیتی اهالی خوزستان در میان عربها پراکنده شده بود، تنشهایی را در منطقه دامن زد؛ زیرا به مثابه نوعی تهدید علیه هویت و موجودیت آنان تصور شد. تبیین تکمیل‌کننده دیگری توسط استیو فتون (۲۰۰۴) ارائه شده است. او در تلاش برای فهم شرایط و عواملی که سبب می‌شوند مرزهای تفاوت قومی به مرزهای ستیزه قومی تبدیل شوند، نتیجه می‌گیرد که ساختن مرزهای قومی و حفظ و تداوم آن به تنهایی کمکی به تبیین چگونگی بروز ستیزه میان یک گروه قومی با دیگران نمی‌کند. او

پیشنهاد می‌دهد که برای یافتن چنین تبیینی باید به ورای «قومیت» نگاه کرد و شرایط و عواملی را در بیرون از خود قومیت یافت که مرزهای تفاوت را به مرزهای ستیزه تبدیل می‌کنند. او یکی از عوامل مهم در بروز ناآرامیها و ستیزه‌هایی را که نمود قومی می‌یابند، «بی‌ثبات شدن دولت» می‌داند. شواهد زیادی را در زمینه ادعای اخیر می‌توان در جهان و در ایران یافت؛ برای مثال، در سالهای نخست پس از انقلاب، نبود سیاستهای مشخص و مدون در این زمینه، عاملی در شکل‌گیری ستیزه‌هایی بود که به سرعت، و تحت تأثیر عوامل خارجی، در طول مرزهای قومی امتداد یافت. البته تبیین فتون را بدون در نظر گرفتن فرایندهایی که طی آن مرزهای قومی ترسیم و هویت‌های قومی ساخته می‌شوند (بیشتر توضیح آن آمد)، باید یک تبیین ناقص به حساب آورد.

بر پایه اظهارات افراد اطلاع‌دهنده و تفسیر رویدادهای گذشته در حوزه روابط قومی در ایران، برخی از مهم‌ترین عوامل و شرایطی که در روابط میان اعضای گروه قومی و اعضای جامعه بزرگ‌تر موجب پناه گرفتن اعضای گروه‌های قومی در هویت‌های قومی و فاصله گرفتن ایشان از عناصر هویتی مشترک می‌شود، در زیر بیان می‌شود:

۱. *تحمیل یک هویت همسان‌ساز*: اصرار بر طرح‌های همانندسازی به روش سنتی که با انکار هویت‌های متمایز قومی از جمله زبان همراه است؛ این قبیل طرح‌ها در اظهاراتی که ایرانی بودن را معادل فارس بودن می‌داند، تبلور ویژه‌ای دارد.

۲. *گفتمانهای غیریت‌ساز*: گفتمانهایی در تکمیل و تأیید طرح‌های همسان‌ساز شکل می‌گیرد که به شدت «غیریت‌ساز» محسوب می‌شوند و با حذف گروه‌های قومی یا ویژگی‌های قومی گروه‌های مذکور اعضای آن گروه‌ها را دچار احساس بیگانگی می‌کنند. در این زمینه گفتمانهای ترک‌ستیز و عرب‌ستیزی که در چارچوب شوینیسیم فارس توسط دولت پهلوی ترویج می‌شد، جایگاه ویژه‌ای دارند. در این نوع گفتمانها برخی از هموطنان به علت ترک بودن، عرب بودن، ترکمن بودن و غیره از شمول در دایره ایرانی‌های «آریایی» حذف می‌شوند.

۳. *بی‌اعتمادی نسبت به گروه قومی و سوءظن نسبت به وفاداری آنها*: این بی‌اعتمادی می‌تواند به صورت حذف اعضای این گروه‌ها به ویژه نخبگان آنها از مناصب دولتی در محل سکونت آنها یا در مرکز مشاهده شود یا در قالب حضور

پررنگ نیروهای نظامی و انتظامی غیربومی تبلور یابد. یکی از اظهارات نوعی در گفتگو با اعضای گروههای قومی همواره این است که از بازرسیهای جاده‌ای توسط افراد انتظامی غیربومی و نوع برخورد توأم با سوءظن آنها بسیار ناخشنودند و احساس می‌کنند با آنها همچون بیگانگان رفتار می‌شود.

۴. بی‌احترامی به زبان، مذهب، آداب و رسوم، نمادها و شناسه‌های قومی: در فهرست نارضایتیهایی که توسط بیشتر مصاحبه‌شوندگان ابراز شده است، موارد بی‌احترامی یا توهین نسبت به ویژگیهای قومی آنان مثل زبان، لهجه، آداب و رسوم و معتقدات مذهبی آنان دیده می‌شود که از طرف اعضای جامعه بزرگ‌تر یا رسانه‌های جمعی صورت می‌گیرد. موضوعاتی که در میان اقوام گوناگون حساسیت بر می‌انگیزند و موجب جریحه‌دار شدن احساسات آنان می‌شود، الزاماً یکسان نیستند. در مورد آذربایجانیان، تمسخر زبان یا لهجه و لطیفه‌هایی که در مورد آنان بیان می‌شوند، اغلب بسیار توهین‌آمیز تلقی می‌شوند. به تصویر کشیدن لباس محلی بلوچ به عنوان نماد قاچاقچی توهین آشکار به هویت بلوچ دانسته می‌شود. خوشبختانه سیاست رسمی جمهوری اسلامی همواره این بوده است که به اختلافات سنی و شیعه و یا رفتارهای نامناسبی که ذکر آنها رفت، دامن نزنند و نسلهای پس از انقلاب به گونه‌ای جامعه‌پذیر شده‌اند که کم‌وبیش به معتقدات مذهبی و آداب قومی یکدیگر احترام می‌گذارند.

۵. سیاسی کردن هرگونه مطالبات قومی: بیشتر مطالبات قومی از جمله استفاده نمایشی از شناسه‌های قومی به مثابه ویژگیهای هویت قومی جنبه فرهنگی دارند تا سیاسی. اعضای گروه قومی می‌خواهند به دلخواه خود برخی ویژگیهای فرهنگی خویش را حفظ کنند و در این راه، اگر احساس تهدید کنند، معمولاً بیشتر بر حفظ آن ویژگیهای اصرار خواهند ورزید. اینکه گروهی دانشجوی ترک در جایی تجمع می‌کنند که به زبان ترکی شعر بخوانند یا فعالیتهای ساده فرهنگی داشته باشند، الزاماً به این معنا نیست که در آنان گرایشهای پان-ترکیستی وجود دارد. اتهام جدایی‌طلبی به اقلیتهای قومی اتهامی بسیار سنگین است که نباید در واکنش به هر خواسته‌ای بیان شود یا مبنای برخی سیاستگذاریهای شتاب‌زده قرار گیرد. در یک پژوهش میدانی در آذربایجان در سال گذشته حتی در اوج ناآرامیهای ناشی از درج کاریکاتوری که موهن تلقی شده بود،

دکتر صفی‌زاده (۲۰۰۶) دریافت که آذربایجانیها گرچه از بسیاری نارضایتها و مطالبات سخن می‌گویند، بدون استثناء حاضر نیستند برای زیارت قم، مشهد، یا مسافرت به اصفهان و شیراز گذرنامه بگیرند و در واقع، در تعلق خاطر خود به ایران تردیدی ندارند.

نتیجه‌گیری

هویتهای قومی در ایران در طول تاریخ معاصر و در جریان ایجاد یک دولت ملی و تلاشهای صورت گرفته برای همسان‌سازی و انواع منازعات و درگیریها دستخوش تحولات گوناگونی بوده است. فرایندهای جهانی شدن، گسترش ارتباطات با اقوام مشابه در خارج از مرزهای کشور و نیز تحولات گوناگون در منطقه به نوبه خود آثاری را در حوزه روابط قومی در ایران بر جای گذاشته‌اند. در این تحقیق با نشان دادن محدودیتهای برخی از رویکردهای متعارف برای تبیین مسائل قومی در ایران، از دیدگاه سیاستهای هویت به روابط قومی نگریسته شد و چگونگی ترسیم مرزهای قومی و برساختن هویتهای قومی و برخی عوامل تأثیرگذار بر آن توضیح داده شد. نکته مهم در برخورد به فرایندهای هویت‌سازی در میان اقوام ایرانی این است که تفاوت‌های قومی به مثابه عاملی بالقوه برای بسیج احساسات جمعی را باید از قومیت به مثابه علت درگیری و تنش جدا ساخت. تنوع قومی در ایران پدیده‌ای نیست که به تدریج زائل شود و راه را برای ادغام در یک فرهنگ مشترک یکپارچه باز کند. مهم‌گزینه‌های شيوه‌هایی از تقابل با اقوام است که بر وحدت در عین کثرت در چارچوب سرزمینی که همواره سکونتگاه اقوام گوناگون بوده است، تأکید شود.

یادداشتها

۱. بسیاری از تحلیلگران امروزی از جمله کاستلز (۱۳۸۰)، فوکویاما (۱۹۹۲)، و هانتینگتون (۲۰۰۴) با وجود دیدگاههای بسیار متفاوتی که دارند، بر ضرورت نگاه کردن به جنبشهای قومی و مذهبی کنونی در جهان از دریچه «سیاستهای هویت» تأکید دارند.
۲. این منطقه مجموعاً نام پادانیا (Padania) را بر خود نهاده است.

۳. در یک مصاحبه دکتر محمود زندمقدم که از پژوهشگران برجسته مسائل بلوچستان است، دقیقاً همین نکات را مشاهده و توضیح داده‌اند (رک. احمدی، ۱۳۸۳، صص ۳۰۵-۳۴۲).
۴. هند خلاف این قاعده را نشان می‌دهد و با وجود آنکه یک کشور در حال توسعه با گروه‌های قومی متنوع محسوب می‌شود، پس از استقلال، در مجموع توانایی حل و فصل تنش‌های قومی خود را به ویژه میان هندوها و مسلمانان داشته است. در این میان ترتیبات فدرالی قطعاً مؤثر بوده است، اما تبیین جایگزین در مورد هند (که بیشتر در انطباق با رویکرد نظری نویسنده در بخش‌های بعدی مقاله است)، نحوه شکل‌گیری هویت ملی در این کشور پس از مبارزات استعماری علیه بریتانیاست. کل اقوام هند در مقابل استعمارگرانی که به کلی با آنها متفاوت بودند، نوعی احساس یکپارچگی ملی را در خود پرورش دادند. به قول کلهورن (۱۹۹۳) نفس وجود «دیگری» استعمارگر وسیله‌ای شد برای ایجاد یک «ملت» هندی شد.
۵. منظور face یا ویژگی‌های فیزیکی و برخی صفات بیولوژیکی واقعی یا تخیلی است که گروه‌های انسانی را از هم جدا می‌کند.

کتابنامه

- ایزدی، رجب (۱۳۸۳). «نگاهی به یک دهه چالش بر سر هویت آذربایجان»، در: حمید احمدی (گردآورنده)، ایران: هویت، ملیت، قومیت. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- احمدی، حمید (۱۳۸۳). «هویت، تاریخ و دگرگونی: مصاحبه با دکتر محمود زند مقدم»، در: حمید احمدی (گردآورنده). ایران: هویت، ملیت، قومیت. تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- همو (۱۳۷۸). قومیت و قوم‌گرایی در ایران: از افسانه تا واقعیت. تهران: نشر نی.
- جلالی‌پور، حمید رضا (۱۳۷۲). کردستان: علل تداوم بحران آن پس از انقلاب اسلامی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰). عصر اطلاعات: قدرت هویت. جلد دوم. تهران: طرح نو.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

- Barth, Fredrick (1998). **Ethnic Groups and Boundaries**. Prospect Heights, Ill.: Waveland Press, Inc.
- Calhoun, Craig (1993). "Nationalism and Ethnicity." **Annual Review of Sociology**. Vol. 19.
- Connor, Walker (1994). **Ethnonationalism**. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Fenton, Steven (2004). "Beyond Ethnicity: The Global Comparative Analysis of Ethnic Conflict." **International Journal of Comparative Sociology**. Vol. 5, Iss. 3-4.
- Fukuyama, Francis (1992). **The End of History and the Last Man**. New York: Free Press.
- Huntington, Samuel (2004). **Who Are We? America's Great Debate**. London: Simon and Schuster UK Ltd.
- Joirman, Sandra (2003). **Nationalism and Political Identity**. London and New York: Continuum.
- Kellas, James (1998). **The Politics of Nationalism and Ethnicity**. Second Edition. London: Macmillan Press Ltd.
- Lamont, Michele and Virag Monar (2002). "The Study of Boundaries in the Social Sciences." **Annual Review of Sociology**. Vol. 28.
- Safizadeh, Fereydoun (2006). "Is There Anyone in Iranian Azarbaijan Who Wants to Get a Passport to Go to Mashhad, Qum, Isfahan or Shiraz? The Dynamics of an Ethno-National Identity in Iran." Unpublished paper delivered at The Sixth Biennial Conference of Iranian Studies, 3-5 August.
- Smith, Anthony (1986). **The Ethnic Origin of Nations**. New York: Basic Blackwell.
- Van den Berghe (1981). **The Ethnic Phenomenon**. New York: Elsevier.
- Verkuyten, Maykel (1999). "The Politics of Ethnic Consciousness." **Journal of Ethnic and Migration Studies**. Vol. 25, Iss. 1.
- Wikipedia (2006). "Northern League (Italy)." http://en.wikipedia.org/wiki/lega_nord. 7 December 2006.

